

تعاملات سیاسی امام خمینی و مراجع در جریان انقلاب اسلامی

بهرام اخوان کاظمی*

چکیده

امام راحل برای مقام مرجعیت احترام و جایگاه بی‌نظیری در توفیق رهبری انقلاب اسلامی و موفقیت آن در بسیج عمومی مردم در راستای اهداف متعالی نهضت قائل بوده و به همین دلیل پس از متعین شدن مقام مرجعیت خویش، به صحنه رهبری نهضت وارد شدند و در طول دوران رهبری مزبور نیز همواره با تکریم، احترام و تنبیه‌بخشی به مراجع به دنبال مشارکت‌بخشی سیاسی و همسو کردن آنها در مسیر انقلاب اسلامی بودند و به غیر از استثنایی همانند آیت‌الله شریعتمداری، رؤس مراجع علی‌رغم امکان وجود اختلاف‌هایی در اجتهاد فقه سیاسی و انتخاب سطح و نوع مبارزه، با لبیک به امام علیه‌السلام، با جریان انقلاب اسلامی و رهبری امام علیه‌السلام همسو و در حد توان خویش، مددکار این دو بوده‌اند.

واژگان کلیدی

امام خمینی علیه‌السلام، مراجع تقلید، انقلاب اسلامی، سیاست، رهبری.

مقدمه

اگر بخواهیم در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی و یا به عبارتی در خلال نیم‌قرن گذشته، رفتار سیاسی مراجع عظام شیعی را مدنظر قرار دهیم، این واقعیت به وضوح مشخص می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق مراجع و علما بر اساس تکلیف شرعی و در راه دفاع از اصول اسلام، استقلال ایران و مصالح امت اسلامی، با شیوه‌های مختلف به مقابله با رژیم‌های غاصب و جائر پرداخته‌اند. همواره چنین بوده است که عالمان عالی‌مقام شیعی اگر با مردمی ناآگاه و فریب‌خورده مواجه بودند، برای

kazemi@shirazu.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۱۰

*. دانشیار دانشگاه شیراز.
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۲۱

مقابله با بیدادگری رژیم‌های مستبد، ناگزیر راه پند و اندرز و تاکتیک رُخنه و ارتباط را در پیش می‌گرفتند^۱ و بدین‌گونه تا جای ممکن از ستم‌پیشگی آنها به اسلام و حقوق مردم ممانعت می‌کردند و اگر ملتی آگاه و وفادار به همراه داشتند، به مبارزه منفی و حتی قیام قهرآمیز دست می‌زدند. بدین‌سان حوزه‌های علمیه و علمای اعلام، همیشه حافظ استقلال و تمامیت ممالک اسلامی بوده‌اند. باید گفت که تعیین شیوه و سطح مبارزه مراجع با حکام خودکامه، مبتنی بر دلایل و توجیهات شرعی بوده است و هر یک بنا به رأی و اجتهاد خود عمل می‌کردند. این مسئله باعث می‌شد که به طور معمول، مراجع در مقابله با مداخله بیگانگان، دارای وحدت نظر، و در مبارزه با استبداد داخلی و نوع شیوه مقابله با آن، فاقد این حالت باشند.

با این توضیحات، به خوبی روشن است که یکی از موضوعات مهم و قابل بررسی در حوزه مطالعات انقلاب اسلامی، تبیین و پرسش از نقش مرجعیت در این انقلاب و نوع مناسبات و تعاملات متقابل مراجع با امام خمینی علیه السلام و رهبری داهیه‌ای ایشان بوده است و اینکه امام راحل دارای چه مواضع و مناسباتی با آیات عظام و مراجع تقلید زمان خویش در پیشبرد انقلاب اسلامی بوده‌اند. در حقیقت پاسخ به این سؤال محوری، محتوای اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

در پاسخ به این پرسش، مدعا و فرضیه محوری این تحقیق بدین گونه طرح می‌شود که به نظر می‌رسد امام راحل برای مقام مرجعیت احترام و جایگاه بی‌نظیری در توفیق رهبری انقلاب اسلامی و موفقیت آن در بسیج عمومی مردم در راستای اهداف متعالی نهضت قائل بوده و به همین دلیل پس از متعین شدن مقام مرجعیت خویش، به صحنه رهبری نهضت وارد گشتند و در طول دوران رهبری مزبور نیز همواره با تکریم، احترام و تنبُّه‌بخشی به مراجع، به دنبال مشارکت‌بخشی سیاسی و همسو نمودن آنها در مسیر انقلاب اسلامی بودند و به غیر از استثنایی همانند آیت‌الله شریعتمداری، رؤس مراجع علی‌رغم امکان وجود اختلاف‌هایی در اجتهاد فقه سیاسی و انتخاب سطح و نوع مبارزه، با لبیک به امام علیه السلام، با جریان انقلاب اسلامی و رهبری امام علیه السلام همسو و در حد توان خویش، مددکار این دو بوده‌اند. هرچند که نوع مبارزه مراجع با حاکمیت جائر پهلوی و میزان همراهی آنها با امام علیه السلام و نهضت ایشان، در قبل و بعد از انقلاب اسلامی، یکسان نبوده و علاوه بر ضعف و قوت‌ها، دارای تفاوت‌هایی با همدیگر بوده است. در این پژوهش علاوه بر اشاره به رؤس مواضع عام امام خمینی علیه السلام نسبت به عموم مراجع، تعاملات سیاسی و متقابل امام علیه السلام با آیات عظام: بروجردی، حکیم و گلپایگانی نمود بیشتری یافته

۱. البته در منظری کلی‌تر، شیوه تعامل علمای شیعی با سلاطین و حکام جور معمولاً از سه الگو و روش: پارساجویانه (عدم‌مداخله در سیاست و عزلت‌جویی از آن)، تقابلی و مبارزه‌جویانه و مسالمت‌آمیز تبعیت می‌کرده است. در روش سوم که معمولاً در زمان حاکمیت سلاطین ذی‌شوکت مسلمان جائر اتفاق می‌افتاده است، علمای شیعی با فرض تحقق مصالح عالی‌تر و با فرض مآذون بودن خویش از سوی امام عصر علیه السلام به همکاری مشروط با این حکومت‌ها می‌پرداختند و با تحت ولایت دانستن خویش در ظلّ تولی امام غایب، به اجرای شریعت و حفظ جان، مال و نوامیس و مصالح مسلمین مبادرت می‌کرده‌اند. (ر.ک: احمدی طالشیان، ۱۳۸۸)

است و افزون بر آن، مواضع تقابلی و دنیامدارانه شریعتمداری نسبت به رهبری و نهضت امام خمینی - به عنوان یک استثنا در بین مراجع - مورد تأکید اساسی قرار گرفته است.

۱. اهمیت نقش مرجعیت در انقلاب اسلامی از منظر امام خمینی علیه السلام

از آنجا که اسلام مهم‌ترین عامل در بسیج و انگیزش عمومی توده‌هاست و این آیین به تعبیر امام علیه السلام: «رگ خواب» مردم است، بهترین شخص برای ایجاد این انگیزش در بین مردم، اسلام‌شناس‌ترین آنهاست. مرجع تقلیدی که مانند امام دارای شرایط رهبری است، از آنجا که حکم خدا را برای مردم بیان می‌کند، مورد اعتماد کامل آنهاست و فرمانش واجب‌الاطاعه می‌باشد. لذا می‌تواند با سهولت بیشتری، توده‌ها را به صحنه کشاند و نهضت را به پیش برد. (اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ۲۱۷ - ۲۱۱)

امام علیه السلام نیز با تجارب تاریخی خود می‌دانست که هر حرکت و نهضت که بدون رهبری و دخالت مرجع و ولی فقیه وقت به وجود آید، از آنجا که نمی‌تواند عامه مردم را بیدار و آگاه ساخته، بسیج نماید، جز شکست و ناکامی سرانجامی نخواهد داشت. از این رو، امام علیه السلام تا آن روز که خود به مقام ولایت و مرجعیت نرسیدند، در صحنه سیاسی گام نگذاشتند و نهضت را آغاز نکردند؛ هر چند در مشورت با آیت‌الله العظمی بروجردی و ارائه پیشنهادها و انتقادهای سازنده، لحظه‌ای درنگ نمی‌کردند.^۱ ایشان قابلیت مرجعیت در بسیج توده‌ها را، به اسلام‌خواهی و مردمی‌بودن فقهای اسلام نسبت می‌دهند. امام علیه السلام در آغاز رسمی درس حوزه، (۱۱ آذر ۱۳۴۱) پس از پایان پیروزمندانه قائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی در این باره فرموده‌اند:

این اجتماع که برای دیگران خرج دارد، برای ما با یک کلمه تهیه می‌شود. مردم فهمیدند که ما دوستشان داریم. مردم به دوستشان علاقه دارند. یک پیرمردی نصف شب می‌نویسد جمع شویم دعا کنیم، تهران حرکت می‌کند، یک پیرمرد هم اینجا بنویسد می‌خواهیم ختم «امن یجیب» بگیریم. ببینید چه می‌شود؟! چون ملت ادراک کرده است که علمای اسلام، صلاح مردم را می‌خواهند؛ مصلح هستند؛ مفسد نیستند ... (روحانی، بی‌تا: ۱ / ۲۰۲)

امام علیه السلام در کتاب «ولایت فقیه» خطاب به طلبه‌های حوزه‌ها - ضمن توصیه به معرفی اسلام - شرط خدمت آنها را به اسلام، در وصول به نظام فقاقت می‌داند:

شما مقتدی الانام باشید. «جندالله» سرباز خدا شوید تا اسلام را معرفی کنید، حکومت اسلامی را معرفی کنید. من نمی‌گویم ترک تحصیل نمایید، لازم است درس بخوانید، فقیه شوید،

۱. مرحوم آیت‌الله آذری قمی نقل می‌کند: در مقطعی که آقای فلسفی واعظ به پشتیبانی آیت‌الله العظمی بروجردی، با بهائیت در افتاد و این باعث گشت که شاه از در ناسازگاری با علما و آقای بروجردی وارد شود، ما برایمان خیلی دشوار آمد؛ رفتیم خدمت امام؛ ایشان فرمود: «اگر آقای بروجردی به من اجازه بدهد یک روزه همه ایران را بر علیه شاه می‌شورانم.» این معنایش این است که آقای بروجردی یک قدرتی دارد که خودش نمی‌داند. امام نمی‌گفتند: من قدرت دارم، می‌خواستند بگویند: به قدرت و پشتیبانی و با اجازه آقای بروجردی می‌توانم این کار را بکنم. (آذری قمی، ۱۳۷۰: ۲۲ و ۲۳)

جدیدت در فقاہت کنید، نگذارید حوزه‌ها از فقاہت بیفتد. تا فقیه نشوید، نمی‌توانید به اسلام خدمت کنید. (امام خمینی، بی‌تا: ۱۷۸ و ۱۷۹)

با توجه به قداست مقام مرجعیت از منظر امام راحل و نقش آن در بسیج انقلابی توده‌ها، ایشان توجه ویژه‌ای به همراه کردن سایر مراجع عظام در حرکت و نهضت انقلاب اسلامی داشتند و همچنان که اشاره خواهد شد، حتی در وصیت‌نامه سیاسی - الهی خود نیز این رویکرد را ادامه و مد نظر قرار داده‌اند.

۲. رویکرد عام و سیاست کلی امام علیه السلام نسبت به مراجع

در زمان امام علیه السلام فرهنگ سیاسی حوزه‌های علمی و دینی تا حد زیادی رشد کیفی کرده بود؛ به شکلی که قبول حاکمیت رژیم شاه و حمایت از آن توسط روحانیان بزرگ، شیوه معمول حوزه‌ها و روحانیت نبود و جز تعدادی اندک، این شیوه و فرهنگ را قبول نداشتند؛ اما در هر حال، فرهنگ مبارزه و برخورد قهرآمیز یا نظامی با حاکمیت شاهنشاهی و تشکیل حکومت اسلامی نیز مطرح نبود و تا حد زیادی مورد غفلت و یا انکار و نفی عملی مجامع روحانی روز واقع می‌گشت.

مرجعیت و روحانیت، وظیفه خاص خود را تعلیم و آموزش اسلام و تربیت اسلامی و نظارت و کنترل جامعه در حد امر به معروف و نهی از منکر می‌دانست و می‌خواست مسلمانان و قشرهای دیگر، این وظیفه را به درستی انجام دهند و به قول شهید مطهری، بیش از این دیگر جلو نمی‌آمدند. (اخوان کاظمی، ۱۳۹۰: ۲۰۵) در حالی که نهضت امام علیه السلام در اثر تجربه‌های زیاد و طولانی به این نتیجه رسیده بود که تا تغییر بنیادین در تشکیلات اجتماعی به وجود نیاید و حکومت اسلامی ایجاد نشود، کوشش برای تأمین سایر هدف‌ها، نتیجه اساسی را در بر نخواهد داشت. فشار و خفقان داخلی، ناآگاهی سیاسی و مذهبی توده‌ها، فقدان هنرمندی و توان کافی روحانیت در بسیج مردم، انزوای حوزه‌های علمیه از سیاست و عوامل متعدد دیگر، باعث ایجاد یأس زعمای مذهبی از موفقیت درگیری قهرآمیز با حکومت شده بود. به همین دلیل در این مقطع، شعار حوزه‌های علمیه و بخش اعظمی از مراجع، حفظ و نگهداری دین و حوزه در برابر بی‌ثباتی و تشنج بود. از دید آنها با مبارزه منفی غیر خشونت‌آمیز، بهتر می‌شد کیان اسلام را محافظت نمود؛ زیرا با مبارزه سیاسی قهرآمیز ممکن بود اساس اسلام و حوزه‌ها بر باد رود.

در چنین جوی، امام خمینی علیه السلام قبل و بعد از مرجعیتشان و حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در مقابل سایر مراجع معظم دارای موضعی یک‌دست و منسجم بودند که می‌توان رؤس آن را چنین برشمرد:

۱. رعایت احترام و تکریم فوق‌العاده مراجع و توصیه مکرر این امر به دیگران در بیانات و مکتوبات.

۲. خط‌دهی و آگاهی‌بخشی سیاسی و یادآوری تکالیف سیاسی - اجتماعی آنان و تشویق و به‌فعالیت‌و‌داشتن ایشان در جهت اهداف نهضت اسلامی.

۳. کوشش در ایجاد وحدت کلمه مراجع و انسجام نظری و عملی آنها.

امام علیه السلام به وفور، مراجع معظم را تکریم می نمودند و بارها اذعان می داشتند که من دست مراجع را می بوسم (بی نا، ۱۳۶۶: ۷۲) و در توصیه طلاب به تهذیب نفسانی، جسارت به مراجع را به شدت نهی می کردند، همچنان که در یکی از بیاناتشان در نجف فرمودند:

شما اکنون در سلک روحانیت وارد شده اید، باید ریاضت بکشید؛ زحمت بکشید؛ باید مراعات کنید؛ نفس خود را محاکمه کنید، به چند عالم جسارت کردید؟ می دانید که اگر یک کلمه، فقط یک کلمه اهانت به یکی از مراجع بشود، چه معصیت بزرگی صورت گرفته است؟ آنها اولیای خدا هستند ...^۱ (روحانی، ۱۳۶۴: ۲ / ۱۶۲)

امام در زمان خود از همه فقهای درجه یک، اعلم بودند و این مسئله در زمینه فلسفه و عرفان نظری نیز کاملاً صدق می کرد. امام مسلط به مبانی فقه و فلسفه اسلامی در عالی ترین شکل آن بودند و بهترین فقها و فلاسفه از شاگردان آن حضرت محسوب می شدند. حضرت امام به لطف و هدایت الهی، در حد تمام و کمال از قدرت تحلیل و پیش بینی سیاسی برخوردار بودند. (حسینی خامنه ای، ۱۳۷۲: ۲) به دلیل این خصایص، به ویژه به سبب درایتی حیرت انگیز و توکلی بی پایان به خدا و به صرف عمل به تکلیف شرعی، ایشان از سال ۱۳۴۱ به بعد، وضعیت را برای مبارزه قهرآمیز با رژیم و حرکت در راه تحقق حکومت اسلامی مناسب دیدند و سعی کردند تا در این مسیر، سایر مراجع را آگاه و با خود همراه کنند.

۳. تعامل امام علیه السلام با آیات عظام بروجردی و حکیم

امام علیه السلام حتی در سال های قبل از مرجعیت نیز جزو مهم ترین مشاوران مرجع وقت - آیت الله العظمی بروجردی علیه السلام - بودند و در ایام تبعید در نجف هم سعی کردند که مرحوم آیت الله العظمی حکیم را نسبت به مشی صحیح سیاسی روشن کنند. البته با توجه به مقتضیات زمانی آن وقت و دخالت بعضی اطرافیان، رفتار سیاسی مرحوم آیت الله بروجردی در حد انتظار امام علیه السلام نبود و به عنوان نمونه «در قضیه اعدام نواب صفوی و سایر اعضای فداییان اسلام، امام از مرحوم آقای بروجردی و مراجع دلخور شدند که چرا موضع تندی بر علیه دستگاه شاه نگرفتند و اینها را نجات ندادند و امام در این قضیه خیلی صدمه روحی خوردند». (خمینی، ۱۳۷۰: ۹) البته مراجعی مانند آیات عظام بروجردی و حکیم چندان امیدی به همراهی و پشتیبانی مردم نداشتند؛ همچنان که از مرحوم بروجردی نقل کرده اند که می گفت:

من خودم از اول مرجعیت عامه گمان می کردم از من استنباط است و از مردم عمل؛ هرچه من فتوا بدهم، مردم عمل می کنند؛ ولی در جریان بعضی فتواها که برخلاف ذوق و سلیقه عوام بود، دیدم مطلب این طور نیست. (بی نا، ۱۳۴۱: ۱۸۷)

مرحوم بروجردی رغبتی به دخالت در امور سیاسی نداشتند و از تبحر و قاطعیت لازم در این امور بی بهره

۱. نخستین سخنرانی امام در نجف در ۲۳ آبان ۱۳۴۴.

بودند. ناکامی‌های دخالت علما در مشروطیت و سن زیاد ایشان از عواملی بود که مانع دخالت ایشان در سیاست می‌شد؛ همچنان که از این عالم جلیل نقل کرده‌اند که می‌گفت:

خیلی‌ها به من ایراد می‌گیرند که چرا دست به کار نوبی نمی‌زنم. واقع این است، از وقتی در نجف اشرف دیدم استاد آخوند خراسانی و مرحوم نایینی در امر مشروطه دخالت کردند و آن‌طور شد که همه می‌دانیم، حساسیت خاصی نسبت به این قبیل امور پیدا کرده‌ام، به طوری که در موقع تصمیم‌گیری برای اقدام به این کارها دچار وسوسه و دودلی می‌شوم، و گاهی هم بلافاصله بعد از دستور پشیمان شده، تغییر رأی می‌دهم؛ چون ما درست وارد اوضاع نیستیم، می‌ترسم ما را فریب دهند و منظوری که داریم درست انجام نگیرد و باعث پشیمانی شود و احیاناً لطمه به دین و حیثیت اسلامی وارد کنند. مخصوصاً در این سن و سال که نمی‌توانم درست به این قبیل کارها برسم و در اطراف آن فکر کنم. (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۵۲)

در مهر ماه ۱۳۴۴، یعنی در ایام تبعید امام در نجف، بین ایشان و آیت‌الله العظمی حکیم، محاوره‌ای صورت می‌گیرد که شرح مختصر آن به خوبی بیانگر طرز فکر مراجع و امام علیه السلام و تفاوت شیوه و سطح مبارزاتی آنها می‌باشد و نشان می‌دهد که چگونه بعضی از زعمای روحانی، عملکرد خویش را براساس سیره سیاسی امام حسن علیه السلام قرار داده و شرایط را مقتضی قیام حسینی معطوف به اثر، نمی‌دانستند. این محاوره حاکی از آن است که امام علیه السلام، عدم موضع‌گیری مراجعی مانند حضرات آیات بروجردی و حکیم و عدم اقدام مستقیم و کارساز ایشان علیه دولت جبار پهلوی را ناشی از بی‌اطلاعی آنان از این جنایات می‌دانستند و به همین دلیل با حمل بر صحت کردن اقدامات این بزرگان، در جهت روشن‌گری اذهان آنان از جنایات این رژیم برآمده‌اند.

امام علیه السلام در این گفتگو، مرحوم آیت‌الله حکیم را به ایجاد اتحاد علما و موضع‌گیری علیه جنایات پهلوی تشویق نموده، از ایشان می‌خواهند که با مقام مرجعیت خویش، مردم را در زمینه مبارزه با رژیم، هدایت و بسیج کنند و حتی در این راستا به ایران سفر نمایند. امام علیه السلام چنین اقدامی را برخلاف نظر مرحوم حکیم، عقلایی و واجد اثر می‌دانستند؛ در حالی که آیت‌الله حکیم برخلاف نظر امام راحل، اقدام حاد را نمی‌پسندید و آن را منجر به کشتار بدون اثر مردم به شمار می‌آورد و معتقد بود مردم در مسیر چنین مبارزه‌ای «دروغ می‌گویند، تبعیت نمی‌کنند؛ و مرید شهوات و اغراض مادی هستند». این در حالی بود که امام علیه السلام بیان می‌دارند که مردم در پانزده خرداد جوانمردی و صداقت خود را در مبارزه و پیروی از روحانیت نشان داده‌اند و قیام آنان همانند قیام حسینی به طور حتم واجد آثار گران‌بها در حفظ اسلام و مقابله با رژیم اسلام‌ستیز پهلوی خواهد بود. (روحانی، ۱۳۶۴: ۲ / ۱۵۱ و ۱۵۲)

البته آیت‌الله حکیم در اعتراض به اخراج ایرانیان از عراق، حرکت اعتراض‌آمیزی علیه حکومت بعث انجام داد، ولی به دلیل فقدان موقعیت‌سنجی و برنامه‌ریزی صحیح، این حرکت ناکام ماند و نهایتاً ایشان به عنوان انزجار از حکومت، کناره‌گیری و سرانجام در ماه ربیع الاول سال ۱۳۹۰ ق فوت کرد.

در قیام آشکار امام در اوایل سال‌های دهه ۱۳۴۰ ه.ش، ایشان چنین برخورد روشن‌گرانه‌ای را با دیگر مراجع ادامه دادند و سعی نمودند که با برگزاری جلسات مشترک و تفرقه‌زدایی، آنها را در خط واحد علیه رژیم متحد نمایند؛ در همین سال‌ها در بیانی خطاب به تفرقه‌اندازان می‌فرمایند:

شما گمان کردید که با صحنه‌سازی می‌توانید میان روحانیون کاری را انجام دهید، روحانیون با هم هستند. من تمام روحانیون را تعظیم می‌کنم. من بار دیگر دست تمام روحانیون را می‌بوسم، آن روز اگر دست مراجع را بوسیدم، امروز دست کاسب را هم می‌بوسم.^۱ (بی‌نا، ۱۳۶۶: ۷۲)

۴. دعوت و تشویق مراجع به حضور فعالانه در انقلاب اسلامی

مطالعات و مستندات انقلاب اسلامی بیانگر آن است که به‌ویژه در ابتدای دهه ۴۰ شمسی، مراجع عظام با همراهی و تشویق امام به شکلی فعال علیه شاه وارد صحنه شدند و ده‌ها اعلامیه فردی و جمعی علیه او و حکومتش صادر کردند (روحانی، بی‌تا) و حتی حمایت‌های بی‌بدیل مراجعی مانند آیات عظام: نجفی و گلپایگانی از حضرت امام علیه‌السلام باعث عدم جرأت رژیم در سوءقصد به جان ایشان و کفایت به تبعید معظم‌له گردید. اما پس از فاجعه ۱۵ خرداد ۴۲ و تبعید امام، این همراهی تا حد زیادی فروکش کرد و به همین حد از اقدام اعتراضی و مقابله با رژیم، بسنده گردید؛ در حالی که امام با بینش و دورنگری خواستار ادامه مبارزه تا سرنگونی نظام منحوس پهلوی بود. شاید این گفته «حامد الگار» منطبق با واقعیت باشد که «علما بارها در دستیابی به هدف‌های فوری سیاسی موفق بودند. مع هذا هنگامی که جریان‌ات ویژه‌ای پیش می‌آمد که به تصمیم و شهادت بیشتری نیاز داشت، غالباً قدرت پیش‌بینی نتایج و حتی توجه به نتایج بعدی وجود نداشت.» (رجبی، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۲۳) در این وضعیت، پاره‌ای از مراجع خواهان توقف مبارزه قهرآمیز امام علیه رژیم شاه می‌گردند. ایشان در این باره اظهار می‌دارند:

بعضی از آقایان از قم به من نوشتند که آقا دیگر بس است؛ این شاه ماندنی است؛ دیگر بس است، خوب، اینها نمی‌دانستند قضیه را و معذور بودند و خیرخواه، معذور هم بودند. (همان: ۱۵۳)

امام علیه‌السلام در اظهارات آن مقطع، تقیه و سکوت در مقابل رژیم شاه را گناه کبیره می‌دانند و شدیداً از سران و مراجع اسلام برای دفاع از اسلام، استمداد می‌طلبند:

والله گناهکار کسی است که داد نزند؛ والله مرتکب کبیره است که فریاد نزند. ای سران اسلام، به داد اسلام برسید. ای علمای نجف، به داد اسلام برسید. ای علمای قم، به داد اسلام برسید؛ رفت اسلام.^۲ (روحانی، بی‌تا: ۱ / ۷۲۲)

۱. بیانات مورخ: ۴۳/۸/۴.

۲. بیانات مورخ ۴۳/۸/۴.

حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است، قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب است (و لو بلغ ما بلغ).^۱ (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۴۰ / ۱)

فاجعه ۱۵ خرداد نیز سبب شد مرجعی مانند شریعتمداری که تنها در برهه‌ای کوتاه به صحنه نهضت آمده بود، به طور کلی خطش را از مبارزه امام جدا کند و به سوی رژیم پهلوی متمایل گردد. با شروع دوران تبعید امام علیه السلام در نجف، ایشان با عمل به وظیفه شرعی، از فراخوانی مراجع به قیام و مبارزه باز نمی‌ایستند و هزاران نفر از سطوح مختلف روحانیت و به‌ویژه مراجع را به اعتراض و برداشتن مهر سکوت دعوت می‌کنند؛ زیرا از دید امام علیه السلام، سکوت به معنای تأیید اعمال خائنانه رژیم پهلوی است. ایشان در ادامه می‌فرمایند:

من احساس تکلیف می‌کنم که در فرصت‌ها راجع به گرفتاری‌های مسلمین تذکراتی بدهم ... برابر این گرفتاری‌ها و مصایبی که بر مسلمین وارد شده است، من چه کنم؟ به شما درس اخلاق بگویم؟ در شرایطی که مسلمین و اسلام را دارند از بین می‌برند؛ اساس اسلام و مسلمین را دارند از بین می‌برند؛ بنشینیم تهذیب نفس بگویم؟ مذهب نیستیم که در فکر اسلام و امت اسلام نیستیم، اگر مذهب بودیم، در فکر بودیم.^۲ (بی‌نا، ۱۳۶۶: ۱۱۶ و ۱۱۷)

حضرات مراجع عظام و علمای اعلام دامت برکاتهم، راضی به محو حوزه‌های دینی با ذلت و خواری نشوند. مرگ با عزت از زندگی با ذلت و تحت اسارت، بهتر است. از خداوند بزرگ، عظمت اسلام و مسلمین را خواستاریم. و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین.^۳ (روحانی، ۱۳۶۴: ۲ / ۲۱۵ و ۲۱۶)

امام علیه السلام در کتاب «ولایت فقیه» هم، تقیه و سکوت فقها را در وقتی که اصول و حیثیت اسلام در خطر است، جایز نمی‌دانند. (امام خمینی، بی‌تا: ۱۷۵ و ۱۷۶) البته در دوران تبعید نجف، مراجعی مانند مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی نگذاشتند که فریاد علیه بیداد رژیم، خاموش گردد و به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای، «در دوران اختناق و در مقابله با حوادث سهمگین سال‌های تبعید امام خمینی علیه السلام، مواردی پیش آمد که صدای این مرد بزرگ، تنها صدای تهدیدکننده‌ای بود که از حوزه علمیه برخاست و به نهضت شور و توان بخشید». (انصاری قمی، ۱۳۷۳: ۱۱۶) با ازسرگیری نهضت در سال ۱۳۵۶، رؤس مراجع، در جریان مبارزه قرار گرفته و مجدداً وارد صحنه شدند و به همراهی امام پرداختند؛ گرچه باز در نحوه مبارزه، اختلاف‌نظرهایی وجود داشت. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید:

۱. بیانات مورخ ۴۲/۱/۳.

۲. بیانات مورخ ۵۰/۳/۶.

۳. نخستین اعلامیه امام، از نجف خطاب به حوزه‌های علمیه.

ما این اختلاف نظر را در دوران مبارزه در ایران هم داشتیم. ما تا این اواخر، تا پیش از پیروزی، سر خیلی مسائل ساده بین علمایمان - با حسن نیت - اختلاف نظر بود، حتی در مبارزه با خانواده پهلوی، و بر این وضع پیروز شدیم. (بی‌نا، ۱۳۶۴: ۵۰)

امام خمینی پس از پیروزی انقلاب تا زمان ارتحال، بنا به سیره پیشینشان با مراجع رفتار نمودند؛ چنان که در اواخر سال ۱۳۶۲ می‌فرمایند:

از آن توطئه‌ها و مفاسدی که از انزوای متدینین پیش آمد و سیلی‌ای که اسلام و مسلمین خوردند، عبرت بگیریم و بدانیم و بفهمیم که نظام اسلام و اجرای احکام آسمانی آن و مصالح ملت و کشور اسلامی و حفظ آن از دستبرد اجانب، بستگی به دخالت اقشار ملت و به‌ویژه روحانیون محترم و مراجع معظم دارد و اگر خدای نخواست بر اسلام یا کشور اسلامی از ناحیه عدم دخالت در سرنوشت جامعه لطمه و صدمه‌ای وارد شود، یک یک مقام ملت در پیشگاه خدای قهار و توانا مسئول خواهیم بود و نسل‌های آینده ممکن است از کناره‌گیری‌های کنونی، مورد هزار گونه تجاوز واقع شوند و ما را نبخشند.^۱ (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۱۸ / ۲۳۱ و ۲۳۲)

امام علیه السلام به این امر حتی در وصیت‌نامه‌شان نیز تأکید فراوان نموده‌اند:

به جامعه روحانیت، خصوصاً مراجع معظم وصیت می‌کنم که خود را در مسائل جامعه، خصوصاً [مسائلی] مثل انتخاب رئیس‌جمهور و وکلای مجلس کنار نکشند و بی‌تفاوت نباشند. (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱۸)

در همین بیان و ادامه وصیت‌نامه، امام علیه السلام ضمن یادآوری منزوی کردن علما در نهضت مشروطیت توسط سیاست‌بازان شرق و غرب، به خطر عدم دخالت آنها در امور کشور مسلمین اشاره نموده‌اند.

۵. همسویی و مشارکت انقلابی مراجع در دوران ده‌ساله رهبری امام علیه السلام

در دوران ده‌ساله رهبری امام علیه السلام، اعظام مراجع در صحنه‌های مختلف انقلاب شرکت کرده‌اند؛ البته تأکید اساسی آنها در این همراهی‌ها، حفظ اصالت اسلامی نهضت بود و سعی می‌کردند با تذکرات و انتقادات خود، این اصالت را یادآور شوند. در این میان، مشارکت و نظردهی مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی بیشتر بود و حتی ایشان مصوبات مجلس و سایر امور تقنینی و اجرایی را با دقت، زیر نظر داشتند و از ابراز نظرهای متعدد، کوتاهی نمی‌کردند؛ البته غربی‌ها این اظهارنظرهای اسلام‌خواهانه را مترادف با مخالفت با نظام معرفی می‌کردند؛ همچنان که «نیک‌ی کدی» در این باره می‌نویسد:

شهرت دارد که نه تنها آیت‌الله شریعتمداری که در خلال سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ ه.ش) علیه سیاست‌های دولت سخن می‌گفت، بلکه اکثر رهبران مسن روحانی که به نام آیت‌الله العظمی

۱. بیانات مورخ ۶۲/۱۱/۲۲.

معروف می‌باشند، در زمینه‌های مختلف و به درجات گوناگون با افکار و سیاست‌های خمینی مخالفند؛ اما برای آنها مشکل است که در زمان حیات خمینی، این مخالفت‌ها را به طور علنی ابراز کنند. (کدی، ۱۳۷۰: ۳۸۷)

البته واقعیت چنین نبود؛ زیرا اگرچه عموم مراجع وقت، اختلاف‌نظرهایی را عرضه می‌کردند و حتی در حدود اختیارات ولی فقیه هم، اجماع نظر فقهی با امام نداشتند، ولی اکثر ایشان مؤید و کمک‌حال نظام نوپای جمهوری اسلامی بودند و امام هم به مناسبت‌های مختلف و ضمن احترام خاصی که برای مراجع قائل بودند، سعی می‌کردند نظر آنها را نیز جویا شوند و تا حد ممکن تأمین نمایند. به علاوه، این اختلاف برداشت‌ها، فقط منحصر به مراجع نبود، بلکه در مجلس و شورای نگهبان و جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم و امثال آن نیز دیده می‌شد. ذکر تبیین آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در این مورد خالی از فایده نیست:

در مجلس، در شورای محترم نگهبان، در مراجع‌ان، اختلاف‌نظر ممکن است وجود داشته باشد؛ اینها قابل حل است؛ همین طور که داریم حل می‌کنیم و جلو می‌رویم؛ البته زمان لازم دارد. این اختلاف برداشت‌ها متکی به قرن‌هاست. (بی‌نا، ۱۳۶۴: ۵۰)

پیام‌های مراجع عظام به مناسبت فوت امام علیه‌السلام به خوبی احترام والا و ایمان عظیم این علمای وارسته را به رهبر راحل انقلاب نشان می‌دهد^۱ و بیانگر آن است که تعدد شیوه و سطوح نظری و عملی آنها در مسائل فقهی، سیاسی و اجتماعی، مبتنی بر اجتهاد متفاوت شرعی بوده و ترادفی با مخالفت‌های مبتنی بر هوا و هوس نداشته است. همچنان که امام علیه‌السلام هم این مطلب را چنین اظهار کرده‌اند:

کتاب‌های فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف‌نظرها و سلیقه‌ها و برداشت‌ها در زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و عبادی، تا آنجا که در مسائلی که ادعای اجماع شده است، قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسائل اجماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود ... حال آیا می‌توان تصور نمود که چون فقها با یکدیگر اختلاف‌نظر داشته‌اند - نعوذ بالله - خلاف حق، خلاف دین خدا عمل کرده‌اند؟ هرگز.^۲ (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۲۱ / ۴۶)

البته در این میان، استثنایی به اسم شریعتمداری وجود دارد که کردار و رفتار نامبرده منجر به خلع وی از مقام مرجعیت گردید.

۱. به عنوان مثال، بخشی از پیام مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی به مناسبت فوت امام علیه‌السلام به شرح زیر است: «شخصیتی دعوت حق را لبیک و اجابت گفت که با مجاهدت بزرگ و فداکاری‌ها و رهبری‌های قاطع و محکم خود، اسلام را در عالم معاصر زنده کرد و ندای تکبیر و توحید را به گوش جهانیان رسانید و مجد و عظمت مسلمانان را به آنان بازگردانید و فریاد کوبنده‌اش دل‌های مستکبرین ابرقدرت را به لرزه درآورد ... و با اتکا به نصرت الهی و شجاعت و شجاعت ایمانی، انقلاب اسلامی ایران را به وجود آورد ... فقیه بزرگ و مرجعی مسلم به جهان باقی شتافت که در زهد و عبادت و شب‌زنده‌داری و خوف از خدا و حق‌گویی و حقیقت‌طلبی و صفات ممتاز دیگر، از آیات الهی بود». (انصاری قمی، ۱۳۷۳: ۲۹)

۲. بیانات مورخ ۶۷/۸/۱۰.

۶. شریعتمداری در تقابل با سیره نظری و عملی و انقلابی امام علیه السلام

شخصیت دوگانه و میانه‌روی شریعتمداری، به جرأت یکی از نمونه‌های بارز و عمده علیه حرکت امام علیه السلام در قالب مرجعیت بود. اوج‌گیری این تقابل از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ شروع می‌گردد. وی به عناوین مختلف، از جمله حفظ خون مردم می‌کوشد که مانع حرکت توفنده علیه رژیم شاه گردد. شریعتمداری به هیچ وجه درباره مبارزه آشتی‌ناپذیر با سلطنت و مسئله ولایت فقیه، همانند امام علیه السلام فکر نمی‌کرد. به همین دلیل از دید بسیاری، در تمام مقاطع همانند مسجد ضراری، در مقابل نهضت به ابراز وجود می‌پرداخت. به گفته مرحوم آیت‌الله مشکینی:

به خدا از روز اول، وجود این مرد، چوب لای چرخ این انقلاب بود و همه کارهای ضدانقلاب در دارالتبلیغ چاپ و منتشر شد. (بی‌نا، ۱۳۷۰: ۳۱)

شریعتمداری در واقعه ۱۵ خرداد که منجر به دستگیری امام علیه السلام و شهادت مبارزین بسیاری گشت، در پاسخ کسب تکلیف علمای تبریز می‌گوید:

مردم را به آرامش دعوت کنید و از تظاهرات جداً خودداری کنید. آخر، گوشت با گلوه مناسبست ندارد! سعی کنید به اعلی حضرت توهین و بی‌احترامی ننمایید! من به [امام] خمینی گفتم که با شاه این طور نکن، اما او گوش نداد و به این روز افتاد. (همان)

شریعتمداری قبل از این قیام می‌گفت: «من تا آخرین قطره خون در این راه، مبارزه می‌کنم. چگونه ساکت بنشینم، حال آنکه اساس اسلام در خطر است»؛ (همان) اما بعدها به تأیید شاه و نقش وی در تحکیم مبانی اسلام پرداخت و به کلی خط خود را از نهضت جدا نمود و با رژیم شاه از در آشتی درآمد.

با شروع انقلاب، شریعتمداری ضمن ورود به صحنه سیاسی، سعی کرد که خواسته‌های انقلاب را به اجرای دقیق قانون اساسی مشروطه در قالب رژیم سلطنتی، محدود و متوقف کند. پس از آن نیز به مخالفت با نظریه ولایت فقیه امام علیه السلام پرداخت و تأسیس حزب خلق مسلمان را هدایت نمود. شریعتمداری گرچه ظاهراً معتقد به عدم دخالت مستقیم علما در سیاست بود، اما عملاً با دنیامداری، خواهان سهیم شدن در حکومت و رهبری بود و پیروزی نهضت را به رهبری همه روحانیان و نه فقط امام نسبت می‌داد. او در موارد بسیاری، پناهگاه نیروهای مخالف و شبه‌مخالف با نظام جمهوری اسلامی می‌گشت و به هم‌سرایایی با شعارهای ایشان پرداخت و نهایتاً - به اقرار خویش - با جریان کودتای صادق قطب‌زاده علیه حرکت امام علیه السلام و سوء‌قصد به جان ایشان همکاری کرد. پس از افشای این قضیه، بسیاری از روحانیان و از جمله علمای خبرگان، به خلع مرجعیت ایشان رأی دادند و عملاً حیات سیاسی - مذهبی ایشان پایان یافت.

«یان ریشارد» به درستی به بعضی ویژگی‌های سیاسی شریعتمداری اشاره کرده است. وی پس از اشاره به حمایت شریعتمداری از قیام همگانی علیه دیکتاتوری شاه در اوایل انقلاب می‌نویسد:

[او] در آغاز، مثل بسیاری دیگر، خواهان اجرای دقیق قانون اساسی مشروطه که در امور قانون‌گذاری برای یک کمیته پنج نفری از مجتهدین حق و توپیش‌بینی کرده بود، گردید. بدین ترتیب او نشان داد که برخلاف [امام] خمینی، با یک حکومت مشروطه سلطنتی که در آن مجتهدین نیز در قدرت سهیم باشند، مخالفتی ندارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی وی در حالی که از قبول هرگونه سمت رسمی سرباز زد، جریان‌های مختلفی را به دور خود جمع نمود. لیبرال میانه‌رو و محافظه‌کار، ثجار که از کسادگی کار ناخشنود بودند و بالاخره محلی‌های خودمختارطلب آذربایجان ... او می‌گفت که در یک حکومت اسلامی، امر سلطنت از قبل محکوم نیست، اگرچه بی‌عدالتی‌های رژیم پهلوی و سرسپردگی‌اش به غرب، مشروعیت آن رژیم را از میان برداشته است. (کدی، ۱۳۷۰: ۳۱۲ و ۳۱۳)

شریعت‌مداری به شدت با نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی مخالف بود و حتی به قانون اساسی که شیرازه آن را ولایت فقیه تشکیل می‌داد، رأی نداد. البته به جرأت می‌توان گفت که چنین مخالفت‌ها و انتقاداتی، فقط مبانی فقهی نداشت، بلکه عمدتاً از ریاست‌خواهی و مسندطلبی وی سرچشمه می‌گرفت.

در سال‌های اول انقلاب، نظریات ایشان معمولاً مخالف نظریات امام بود و ایشان با تکیه بر مقام مقدس مرجعیت از تحریک مقلدان آذربایجانی و حزب خلق مسلمان، به عنوان اهرم فشار علیه نظام استفاده می‌کرد و کار به جایی رسید که در اوج توطئه‌ها و ستیزه‌جویی‌های مختلف داخلی و خارجی علیه انقلاب «در تاریخ ۵۸/۱۰/۱۴ ساعت ۱۲ ظهر، صدها مزدور ضد انقلاب - مرکب از فداییان [ضد] خلق و حزب دمکرات کردستان و دیگر مخالفین نظام - با چهل دستگاه اتوبوس وارد قم شدند به پشتیبانی از شریعت‌مداری، مردم و کسبه و زوار حرم مطهر حضرت معصومه (ع) را مورد حمله قرار دادند». (بی‌نا، ۱۳۷۰: ۳۳)

آقای شریعت‌مداری با تظاهر به اعتقاد جدایی دین از سیاست، در خرداد ۵۸ می‌گفت: «به نظر من برای مراجع، قبول پُست دولتی صلاح نیست». به عبارت دیگر، ایشان سعی کرد زعامت امام را از حیث مشروعیت مذهبی زیر سؤال ببرد، اما در عین حال خود در پی کسب مقام و قدرت سیاسی - مذهبی بیشتر، به انواع اقدام‌ها دست زد؛ به عنوان مثال پس از افشای نسبی ماهیت حزب خلق مسلمان، مؤسسين آن بلافاصله استعفا دادند، اما با وجود این، شریعت‌مداری در مرداد سال ۵۸ برای حفظ این اهرم فشار، اعلام کرد:

استعفای اعضای مؤسس، تأثیری در حزب جمهوری خلق مسلمان ندارد، برای اینکه حزبی که دو تا سه میلیون عضو دارد، آن اعضا می‌توانند رؤسای جدیدی برای حزب انتخاب کنند. (سمیعی، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

شریعت‌مداری اساساً و قلباً با رهبری سیاسی امام مخالف بود و اعتقادی به مبانی نظری امام درباره حکومت اسلامی نداشت؛ این هنگامی بود که بسیاری از منتقدین نظام اسلامی، اسلام را فاقد توانایی اداره جامعه می‌دانستند. به عنوان مثال، در خرداد ۵۸ «حسن نزیه»، وزیر دادگستری دولت موقت، طی یک

سخنرانی گفته بود:

... اگر ما فکر کنیم تمام مسائل سیاسی، اقتصادی و قضایی را می‌توانیم در قالب اسلام بسازیم، آیات عظام هم می‌دانند این امر، در شرایط حاضر نه مقدور است نه ممکن و مفید. (همان: ۱۳۷)

این سخنان نزیه، در آن روز با مخالفت و اعتراض بسیاری مواجه شد؛ اما نظر شریعتمداری چنین بود:

من به آقای حسن نزیه نظر دارم و عقیده دارم ایشان بی‌نظر صحبت کرده‌اند... به نظر من برای مراجع، قبول پست دولتی صلاح نیست. (همان: ۱۴۳)

شریعتمداری سه روز پس از پیروزی انقلاب، «خواستار رعایت عدالت اسلامی و خودداری از کینه‌توزی نسبت به ایادی رژیم سابق گردید».^۱ (همان: ۱۹) در اوایل اسفند همان سال نیز اعلام کرد: «تعقیب خطاکاران، تنها در صلاحیت مراجع تقلید و دولت است».^۲ (همان: ۳۹) او در خرداد سال ۱۳۵۸ می‌گفت:

عدم تشکیل مجلس مؤسسان اشتباه بسیار بزرگی است. به نظر من صحیح نیست که افراد ارتش نتوانند در احزاب وارد بشوند. من در جریان کارهای مملکت در هیچ کاری دخالت ندارم.^۳ (همان: ۱۴۷)

این در حالی بود که امام ورود ارتش به گروه‌ها و دسته‌جات سیاسی را شدیداً نهي می‌کرد. شریعتمداری به‌جای اعتراف به پیروزی انقلاب به رهبری امام، این حرکت را عمدتاً محصول عملکرد کل روحانیت می‌دانست.

ایشان در دهم اسفند ۵۷ در این باره می‌گوید:

امروز بر همه مردم جهان، روشن است که در صف مقدم نهضت اسلامی ایران همین ملاها بودند؛ بلکه آغازکننده نهضت که با حرکت آنان ملتی به حرکت درآمدند و غرور و جرأت یافت تا در مقابل حکومت ارتجاعی سابق بایستند و ایستاد و رژیم را ساقط کرد.^۴ (همان: ۵۲)

با چنین توجیهی، شریعتمداری ترجیح می‌داد که به‌جای ولایت و رهبری فراگیر امام، جمعی از روحانیت، حکومت را در دست داشته باشند و خود نیز در این میان، به مسند و منصب برسند و شاید عمدتاً به همین دلیل باشد که وی از همان ابتدای پیروزی انقلاب، حکومت اسلامی به رهبری امام را نظامی به سوی خشونت، استبداد و خفقان معرفی می‌کرد و با تبلیغات و مصاحبه‌های متعدد، مبانی اسلامی آن را

۱. بیانات مورخ ۵۷/۱۱/۲۵.

۲. بیانات مورخ ۵۷/۱۲/۳.

۳. بیانات مورخ خرداد ۵۸.

۴. بیانات مورخ ۵۷/۱۲/۱۰.

زیر سؤال می‌برد. از دید ایشان:

قوانین اسلامی اجازه خشونت و استبداد به هیچ گروهی نمی‌دهد. در اسلام آثاری که نشان بدهد حکومت در مقابل ملت دست به خشونت بزند، سراغ نداریم. دادگاه‌ها یا باید براساس شرع اسلام، یا به اصول دادگاه‌های بین‌المللی رفتار کنند.^۱ (همان: ۱۱۹)

در ادامه کارشکنی‌ها، عقیده دیگر شریعتمداری در مورد همه‌پرسی (رفراندوم) جمهوری اسلامی بدین ترتیب بود: «باید از مردم پرسید چه نوع حکومتی می‌خواهند، نه آنکه مردم ناچار باشند نوع محدودی اظهار نظر کنند».^۲ (همان: ۴۱)

عقاید شریعتمداری در مخالفت با نظریه «ولایت فقیه» امام، از سایر نظریات ایشان قابل تأمل‌تر است. از دید وی، این نظریه مبهم، فاقد مفهوم حقوقی روشن و منافی حاکمیت آرای مردم است و دلیل صریحی از آیات و روایات نداشته و مطابق فتوای مشهور فقهای شیعه نیست. از نظر شریعتمداری، ولایت فقیه در اسلام هست، ولی اختیارات ولی فقیه به شکل محدود و اضطراری و موقت می‌باشد و به قول او در جاهایی است که صاحب ندارد! او گرچه هیچ وقت به انتشار اثری که در آن افکار سیاسی خود را به طور منضبط بیان کند، مبادرت نرورزد، اما این افکار را کم و بیش در مصاحبه‌هایی که انجام می‌داد، ابراز می‌داشت. با استفاده از این مصاحبه‌ها می‌توان به طور اختصار نظر ایشان را در مورد نظریه «ولایت مطلقه فقیه» به دست آورد. عمده این نظریات در شهریور و مهر ۵۸، هم‌زمان با بررسی و تصویب قانون اساسی ارائه شده است که اجمال آن به شرح زیر است:

ولایت فقیه در اسلام وجود دارد، اما بیشتر در جاهایی است که صاحب ندارد؛ مثلاً در سابق مجلس نبود؛ دولت نبود؛ لذا دولت وقت فعلی با نظر ولایت فقیه تعیین شد؛ اما ولایت فقیه به معنای دیکتاتوری نیست که حکومت ملی و حاکمیت مردم را نفی کنیم و همه کارها را در اختیار فقیه بگذاریم.^۳ (همان: ۲۰۹) ... در این اصل، مفهوم حقوقی روشنی به چشم نمی‌خورد. در اسلام ولایت فقیه وجود دارد، اما بحث پیرامون حدود آن است. در مورد ولایت فقیه باید دقت شود که به گونه‌ای تفسیر نگردد که با قوانین دیگر، حتی پیش‌نویس همین قانون اساسی سازگار نباشد؛ مثلاً اولین رفراندومی که صورت گرفت و حکومت جمهوری اسلامی را رسمیت و قانونیت داد و مبنای تغییر قانون اساسی قرار گرفت، دلیل بارزی است که ریشه قدرت و حکومت در خود ملت نهفته است و همچنین انتخاباتی که به وسیله آن، همین مجلس انتخاب

۱. بیانات مورخ اردیبهشت ۵۸.

۲. بیانات مورخ ۵۷/۱۲/۴.

۳. بیانات مورخ مهر ۱۳۵۸. این نظر شریعتمداری کاملاً با آراء عمده‌ترین مخالفان نظریه ولایت فقیه، در مجلس بررسی قانون اساسی سال ۵۸ مطابقت داشت. همچنان که «مقدم مراغه‌ای» در این مجلس و در مهرماه همین سال می‌گفت: «اصولی که به عنوان اختیارات رهبر به تصویب رسید، با اصل حاکمیت ملت متناقض است». (سمیعی، ۱۳۷۱: ۲۲۷)

شدند. خبرگان دلیل دیگری است بر حق حاکمیت ملت و کذا ... بنابراین، مسئله ولایت فقیه نباید طوری تفسیر شود که از طرفی با اصول ثابت و مسلم، چنانچه گذشت سازگار نباشد و از طرف دیگر دلیل و مبانی حقوقی نداشته باشد؛ زیرا هر اصلی که با منابع اسلامی سر و کار دارد، یا باید دلیل صریحی از آیه و روایت داشته باشد یا حداقل با فتوای مشهور فقهای شیعه مطابق باشد؛ لذا اگر ولایت فقیه به گونه دیگری تصویب شود، این شرط را هم دارا نخواهد بود و مبانی حقوقی نخواهد داشت و در آینده، قانون اساسی را در معرض مناقشه و جرّ و بحث، یا احیاناً مخاطره قرار خواهد داد ... بنابراین به نظر ما لازم است که اول در مورد اصل مزبور توضیح داده شود که از حالت ابهام خارج گردد و ثانیاً به گونه‌ای تصویب شود که مورد تشکیک و ابزار تضعیف قرار نگیرد.^۱ (همان: ۲۰۳ و ۲۰۴)

در مجلس خبرگان چیزی را نوشته، تصویب کرده‌اند. ولایت امر و امامت امت است که معلوم نیست این جمله چه معنایی دارد و از چه مفهوم حقوقی برخوردار است. نباید ماده‌ای در قانون بگنجانیم یا به گونه‌ای بگنجانیم که با رأی این ملت مخالف باشد، یا آرای ملت را با کاری که می‌کنیم، بی‌اعتبار سازیم. روشن‌تر بگویم، وقتی که نظر اکثریت ملت را بی‌اعتبار کردیم و بدان توجهی ننمودیم؛ یعنی به جمهوری اسلامی بی‌توجهی کردیم و این جمهوری و اکثریت را نپذیرفتیم. لذا وقتی جمهوری اسلامی بی‌اعتبار شد، مسلماً قانونی که در دست تصویب است، تماماً بی‌اعتبار است. نباید رأی ملت را بی‌اعتبار کنند و بگویند: خیر، ملت کسی نیست، و هر چه هست فقیه است و او باید کار کند و او همه‌کاره است و این طرز فکر، این طرز قانون‌گذاری، این طرز عمل، به نظر ما درست نیست و براساس لطمه می‌زند و همه‌چیز را بی‌اعتبار می‌کند و مسلماً نتیجه خوبی هم در آینده نخواهد داشت.^۲ (همان: ۲۲۴)

البته همان‌طور که قبلاً ذکر شد و با توجه به قراین دیگر، می‌توان فهمید که تنها استنباط فقهی و سیاسی در چنین نگرش‌هایی دخیل نبوده است، بلکه انگیزه‌های مادی و هوای رسیدن به منصب و قدرت و نیز حسادت، در آراء و اعمال شریعتمداری کاملاً تأثیر داشته است.

درباره موضع‌گیری‌های امام خمینی علیه‌السلام پیرامون رویه شریعتمداری باید گفت که اگرچه ایشان از روز اول از عمق شخصیت نامبرده مطلع بودند و ابراز می‌کردند که «تا سنگر مرجعیت رخنه کرده بودند»، ولی برای حفظ قداست نام روحانیت و مرجعیت، دندان روی جگر گذاشتند و با خون دل و صبری بی‌پایان، بدون اشاره به نام شخص معینی، به پاسخگویی و انتقاد از اعمال و آرای وی و سایر منحرفان اقدام کردند. پس از پیروزی انقلاب نیز به دلیل رعایت شأن مرجعیت و ضرورت حفظ آرامش و ثبات کشور، قضیه را علنی نکردند و سعی نمودند با اتکا به پشتیبانی مردم و آرای آنها، نهضت را از این حملات مصون دارند؛ به عنوان مثال در ۱۸ دی ماه سال ۵۷، خبرنگار روزنامه «فاینانشال تایمز» طی مصاحبه‌ای در پاریس، از امام سؤال کرد:

۱. بیانات مورخ شهریور ۱۳۵۸.

۲. بیانات مورخ مهر ۱۳۵۸.

در مصاحبه با آیت‌الله شیرازی و شریعتمداری، آیت‌الله شیرازی فرمودند که نظرات سیاسی‌شان با شما یکی است؛ اما آیت‌الله شریعتمداری بارها گفته‌اند که قانون اساسی را می‌خواهند و سلطنت شاه در قانون اساسی است. پس ایشان طرفدار رژیم سلطنتی هستند. علت این تناقض چیست؟

در پاسخ، امام تنها یک جمله می‌گویند: «من جمهوری اسلامی را به آزادی عمومی می‌گذارم.» (بی‌نا، ۱۳۶۲: ۲۸۰)

از سوی دیگر، امام در مورد دنیامداری علما همواره هشدار می‌دادند، همچنان که در آذر سال ۴۷، خطاب به روحانیان می‌فرمایند:

اینها می‌خواهند تمام حیثیات اسلام را از بین ببرند و شما باید در مقابل ایستادگی کنید و با حب دنیا و حب نفس نمی‌توان مقاومت کرد. عالم سوء، عالم متوجه به دنیا، عالمی که در فکر حفظ مسند و ریاست باشد، ضررش بیش از دیگران است. فکری نکنید برای آتیه اسلام؛ به درد بخورید و خلاصه یک انسان بشوید، آنها از آدم می‌ترسند. آنها می‌خواهند همه چیز ما را به یغما ببرند ... (روحانی، ۱۳۶۴: ۲ / ۴۲۴)

امام علیه السلام در هنگام بررسی قانون اساسی و اصل ولایت فقیه، در شهریور سال ۵۸ و هم‌زمان با بیانات مخالفان ولایت فقیه - از جمله شریعتمداری - با پاسخی قاطع، با این اظهارات برخورد کردند:

دولت، اسلامی است و شما باید پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به این مملکت نرسد. شما که درست از اسلام مطلع نیستید، کارشکنی نکنید. ملت به جمهوری اسلامی رأی داده است. همه باید تبعیت کنند؛ که اگر تبعیت نکنید، محو خواهید شد. این قدر از مجلس خبرگان کناره‌گیری نکنید. این عمل، کناره‌گیری از اسلام است. من از مجلس خبرگان می‌خواهم که بی‌خود معطل نکنند؛ البته باید اصل‌ها بررسی شود؛ باید هر چه زودتر مجلس شورای ملی و رئیس‌جمهور تعیین شود، تا مسائلی با دست خود ملت انجام گیرد. آنها که مسائل را با دید غرب حساب می‌کنند، آنها خطا کارند. (سمیعی، ۱۳۷۱: ۲۰۴ و ۲۰۵)

باید گفت که از بررسی مضامین آثار امام علیه السلام، به خوبی مشخص می‌گردد که میزان معتناهایی از بیانات افشاگرانه ایشان علیه متحجرین و مقدس‌مآبان، خطاب به آقای شریعتمداری هم می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۲۱ / ۷۴، ۷۵، ۹۱، ۹۲) و از این دیدگاه، نامبرده یکی از مصادیق بارز این دو صنف از منحرفان بوده است.

نتیجه

پرسش اصلی این نوشتار، پیرامون بررسی تعاملات سیاسی امام خمینی علیه السلام و مراجع در جریان انقلاب اسلامی بود و این نوشتار قصد تبیین مواضع و مناسبات امام راحل با آیات عظام و مراجع تقلید زمان خویش در پیشبرد انقلاب اسلامی را داشت.

در پاسخ به این پرسش، نگارنده این مفروض را با ارائه مستندات و استدلال‌های لازم، اثبات کرد که امام راحل برای مقام مرجعیت احترام و جایگاه بی‌نظیری در توفیق رهبری انقلاب اسلامی و موفقیت آن در بسیج عمومی مردم در راستای اهداف متعالی نهضت قائل بوده و به همین دلیل پس از متعین شدن مقام مرجعیت خویش، به صحنه رهبری نهضت وارد گشتند و در طول دوران رهبری مزبور نیز همواره با تکریم، احترام و تنبّه‌بخشی به مراجع، به دنبال مشارکت‌بخشی سیاسی و همسو نمودن آنها در مسیر انقلاب اسلامی بودند و به غیر از استثنایی همانند شریعتمداری، رئیس مراجع، علی‌رغم امکان وجود اختلاف‌هایی در اجتهاد فقه سیاسی و انتخاب سطح و نوع مبارزه، با لیبیک به امام علیه السلام، با جریان انقلاب اسلامی و رهبری امام علیه السلام همسو و در حد توان خویش، مددکار این دو بوده‌اند. هرچند که نوع مبارزه مراجع با حاکمیت جائر پهلوی و میزان همراهی آنها با امام علیه السلام و نهضت ایشان، در قیل و بعد از انقلاب اسلامی، یکسان نبوده و علاوه بر ضعف و قوت‌ها، دارای تفاوت‌هایی با همدیگر بوده است.

مستدلاً بیان شد که اکثر این آیات عظام، مؤید و کمک‌حال نظام نوپای جمهوری اسلامی بودند و امام راحل هم به مناسبت‌های مختلف و ضمن احترام خاصی که برای مراجع قائل بودند، سعی می‌نمودند که نظر آنها را نیز جویا شوند و تا حد ممکن تأمین نمایند. مستندات ارائه‌شده حاکی از احترام والا و ایمان عظیم این علمای وارسته به رهبر راحل انقلاب بوده و بیانگر آن است که تعدد شیوه و سطوح نظری و عملی آنها در مسائل فقهی، سیاسی و اجتماعی، مبتنی بر اجتهاد متفاوت شرعی بوده و ترادفی با مخالفت‌های مبتنی بر هوا و هوس نداشته است. اکثریت قریب به اتفاق مراجع و علما براساس تکلیف شرعی و در راه دفاع از اصول اسلام، استقلال ایران و مصالح امت اسلامی، با شیوه‌های مختلف به مقابله با رژیم‌های غاصب و جائر پرداخته‌اند. هرچند در این بین استثنائاتی نیز وجود داشته است و به همین دلیل، به عنوان یک مصداق بارز از این دست، مواضع تقابلی و دنیامدارانه شریعتمداری نسبت به رهبری و نهضت امام خمینی - به عنوان یک استثنا در بین مراجع - مورد تأکید اساسی قرار گرفت و مواضع تحذیری امام علیه السلام نسبت به ایشان تبیین گردید.

منابع و مأخذ

۱. آذری قمی، احمد، ۱۳۷۰، «مصاحبه با آیت‌الله آذری قمی»، حضور، شماره ۱، خرداد ۱۳۷۰.
۲. احمدی طالشیان، محمدرضا، ۱۳۸۸، تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳. اخوان کاظمی، بهرام، ۱۳۸۵، نقد و ارزیابی نظریه کاریزمایی در تبیین رهبری امام خمینی علیه السلام، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴. _____، ۱۳۹۰، ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی علیه السلام (ثبات یا تحول نظری)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، بی‌تا، ولایت فقیه، قم، انتشارات آزادی.
۶. _____، ۱۳۶۸، وصیت‌نامه سیاسی، الهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. _____، ۱۳۶۱، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی مدظله العالی، ج ۱، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. _____، ۱۳۶۵، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی مدظله العالی، ج ۱۸، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۹. _____، ۱۳۶۹، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی مدظله العالی، ج ۲۱، تهران، سازمان مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. انصاری قمی، ناصرالدین، ۱۳۷۳، آیت‌الله العظمی گلپایگانی، فروع فقهت، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. بی‌نا، ۱۳۴۱، بحثی پیرامون مرجعیت و روحانیت، (به قلم جمعی از دانشمندان)، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۲. بی‌نا، ۱۳۶۴، حکومت در اسلام، (مقالات سومین کنفرانس اندیشه اسلامی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۳. بی‌نا، ۱۳۷۸، مجموعه مقالات کنگره امام خمینی رضی‌الله‌عنه و حکومت اسلامی، ۱۰ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی‌الله‌عنه.
۱۴. بی‌نا، ۱۳۷۰، نگاهی کوتاه بر اهم رویدادهای انقلاب، تهیه و تنظیم: واحد مطالعات و تحقیقات، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چ اول.
۱۵. بی‌نا، ۱۳۶۶، در جستجوی راه از کلام امام، (دفتر ششم) رهبری انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر، چ دوم.
۱۶. بی‌نا، ۱۳۶۲، طلیعه انقلاب اسلامی (مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۷. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۷۲/۱۱/۱۴، «پیام به کنگره دایرةالمعارف اسلامی»، کیهان، شماره ۱۴۹۸۳.
۱۸. خمینی، سیداحمد، ۱۳۷۰، «امام، حوزه و سیاست»، حضور، شماره ۱، خرداد.
۱۹. دوانی، علی، ۱۳۷۱، زندگانی زعیم بزرگ تشیع آیت‌الله العظمی بروجردی، تهران، نشر مطهر، چ دوم.
۲۰. رجبی، محمدحسن، ۱۳۷۱، زندگینامه سیاسی امام خمینی، از آغاز تا تبعید، ج ۱، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
۲۱. روحانی (زیارتی)، سیدحمید، ۱۳۶۴، نهضت امام خمینی، ج ۲، تهران، واحد فرهنگ بنیاد شهید با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲۲. _____، بی‌تا، نهضت امام خمینی، ج ۱، قم، دارالفکر.
۲۳. سمیعی، احمد، ۱۳۷۱، طلوع و غروب دولت موقت، تهران، شباویز.
۲۴. کدی، نیکی، آر، ۱۳۷۰، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالکریم گواهی، تهران، انتشارات قلم، چ اول.